

## کارکرد فلسفه اسلامی در مقام آزاداندیشی و رهایی از تقلید فکری

معرفت سال بیست و یکم - شماره ۱۷۵ - تیر ۱۳۹۱، ۵۷-۷۲

علی شفافبخش\*

چکیده

استقلال فکری و حریت اندیشه، یکی از مهم ترین و ضروری ترین ویژگی هایی است که همگان، به ویژه اهل علم و تحقیق، سخت در پی دست یابی به آنند. اما در این میان، «آفت شخصیت زدگی» و حبّ و ارادت افراط گونه به دانشمندان و تأثیرپذیری شدید و بی جا از بزرگان، به عنوان یکی از موانع شناخت صحیح، طالبان علم و معرفت را از مواجهه منطقی، تحلیلی و انتقادی با افکار ایشان باز داشته و در دام خودباختگی و تقلید فکری گرفتار می سازد. برخی از حکما برای رهایی از معضله اسارت فکری و وصول به مقام «مستقل اندیشی»، به نوبه خود توصیه ها و راه کارهای سودمندی ارائه نموده اند. اما بنا بر مدّعی این نوشتار، «آموختن فلسفه» و «التزام به برهان محوری» حاصل از آن، یکی از راه هایی است که وصول به این مهم را تا حدّ زیادی تسهیل نموده و میسر ساخته است. هدف پژوهش حاضر آن است که با بهره گیری از روش نظری و تحلیلی، استقلال اندیشه و از میان برداشتن سدّ تقلید در حوزه عقاید را، به مثابه یکی از کارکردهای متعدّد و متنوع فلسفه اسلامی، به اثبات رسانده است.

کلیدواژه ها: فلسفه اسلامی، کارکرد فلسفه اسلامی، آزاداندیشی، تقلید در تفکر، منطق، برهان محوری.

\* کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه مفید. [ali.shafabakhsh@yahoo.com](mailto:ali.shafabakhsh@yahoo.com)

دریافت: ۹۰/۵/۱۱ پذیرش: ۹۱/۳/۱۷

### مقدمه

یکی از مواضع ضلالت و لغزشگاه های اندیشه که فکر انسان را از مسیر صواب منحرف نموده و در بیراهه خطا گرفتار می سازد، «تقلید در تفکر» و پیروی ناآگاهانه و بدون دلیل از افکار بزرگان و مشاهیر است.

گاهی اوقات شخصیت ها و دانشمندان بزرگ، در نظر و خیال دوست داران و شاگردان خویش، از چنان هیبت و عظمتی برخوردار می گردند که آنها را سخت تحت تأثیر قرار می دهد؛ به گونه ای که نه تنها بر عقل و اندیشه ایشان حکم می رانند، بلکه بر قلب و احساسات و عواطف ایشان نیز فرمان روایی می کنند.

حبّ و ارادت افراطی و غیرمعمول به یک شخصیت علمی، حالتی را در محبّان و تغذیه کنندگان از افکار وی پدید می آورد که آنها را از مواجهه منطقی و انتقادی با آراء او باز می دارد. به عبارت دیگر، عشق و علاقه وافر نسبت به یک دانشمند، می تواند انسان را ناخواسته در مسیر تقلید از تفکرات او و پذیرش بی چون و چرا و غیرمستدل آراء وی بیفکند. حبّ بیش از حدّ و افراط گونه - که در واقع، باید آن را نوعی تعصب خواند - انسان را از دیدن معایب و نقایص محبوبش نابینا می سازد. از همین روست که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به حق فرموده اند: «حَبِّكَ لِلشَّيْءِ يعمى و يصم»<sup>۱</sup>؛ حبّ تو نسبت به چیزی، تو را کور و کر می کند.

آزاداندیشی و استقلال در تفکر و پایبندی به حق و برهان، مطلوبی است که همگان همواره در طلب وصول به آنند، اما در این میان، عوامل و موانعی وجود دارند که سیر عقل انسان در صراط مستقیم را سخت تهدید می کنند؛ عواملی که از آنها می توان به آفات و «موانع شناخت صحیح» تعبیر کرد.

قرآن کریم با اشاره به برخی از این «رهزنان اندیشه»، به بهترین وجه ممکن ریشه های این لغزش اندیشه را بیان نموده است:

۱. هوا و هوس؛ ۲. تکبر؛ ۳. مجادله با حق؛ ۴. شخصیت زدگی؛ ۵. خیال پردازی؛ ۶. عدم احاطه علمی؛ ۷. ظنّ و گمان و...<sup>۲</sup>

از میان موارد متعدّد مذکور، نوشتار حاضر صرفاً ناظر به مانع «شخصیت زدگی» و میوه تلخ و نامطبوع آن یعنی «تقلید در تفکر» می باشد. تقلید و پیروی کورکورانه از آراء بزرگان یا همان «شخصیت زدگی» را باید از بزرگ ترین و پیچیده ترین موانع وصول به عقیده حق و اندیشه صواب به شمار آورد.

شهید مطهری یکی از فیلسوفانی است که اهتمام فراوانی در این مسئله مبذول داشته و ضمن بررسی و تدقیق این معضل سهمگین و اندیشه سوز، راه کارهایی نیز برای مقابله با آن به دست داده است: «یکی دیگر از موجبات لغزش اندیشه، گرایش به شخصیت هاست. شخصیت های بزرگ تاریخی یا معاصر از نظر عظمتی که در نفوس دارند بر روی فکر و اندیشه و تصمیم اراده دیگران اثر می گذارند و در حقیقت، هم فکر و هم اراده دیگران را تسخیر می کنند. دیگران آنچنان می اندیشند که آنها می اندیشند و آنچنان تصمیم می گیرند که آنها می گیرند؛ دیگران در مقابل آنها استقلال فکر و اراده خود را از دست می دهند. قرآن کریم ما را دعوت به استقلال فکری می کند و پیروی های کورکورانه از اکابر و شخصیت ها را موجب شقاوت ابدی می داند؛ لهذا از زبان مردمی که از این راه گمراه می شوند نقل می کند که در قیامت می گویند: «رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَأُضَلُّونَا السَّبِيلًا»؛ پروردگارا! ما بزرگان و اکابر خویش را پیروی و اطاعت کردیم و در نتیجه ما را گمراه ساختند.<sup>۳</sup>

ایشان در جایی دیگر چنین می گوید: «یکی دیگر از چیزهایی که سبب لغزش عقل می شود، اکابر معاصرین یعنی بزرگان عصر است که انسان تحت تأثیر آنان قرار می گیرد. قرآن کریم می فرماید: وقتی عده ای را به جهنم می برند می گویند: «إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَأُضَلُّونَا السَّبِيلًا»؛ بزرگان ما، ما را گمراه کردند. اکابر یعنی چه؟! خدای برای تو عقل قرار داده است و برای پیغمبر فرستاده است.<sup>۴</sup>

دکارت نیز به عنوان پدر فلسفه جدید،<sup>۵</sup> از آغاز جوانی خویش، متوجه این امر بوده و نسبت به آن حساسیت و دغدغه داشته است. وی درباره عقایدی که بدون دلیل و برهان و از سر تقلید و عدم استقلال فکری پذیرفته بود می گوید: «نسبت به عقایدی که من تا آن زمان در خاطر پذیرفته بودم، هیچ کاری را بهتر از آن ندیدم که یک مرتبه عزم کنم بر اینکه همه آنها را از ذهن بیرون سازم تا از آن پس، عقاید درست تر به جای آنها بگذارم یا همان عقاید پیشین را پس از آنکه به میزان عقل سنجیدم و مطابق نمودم دوباره اختیار کنم.»<sup>۶</sup> نیز پس از تأملات فراوان، اذعان و اعتراف می کند: «پس دانستم، اختیارات ما [یعنی آراء و عقایدی که ما اختیار و انتخاب می کنیم] بیشتر مبنی بر عادت و تقلید است نه بر یقین و تحقیق.»<sup>۷</sup>

دکارت در رساله *قواعد هدايت ذهن*، پس از اشاره به ضرورت و منفعت مطالعه آثار قدما و بهره جستن از آثار علمی و زحمات ایشان، طالبان حقیقت را نسبت به وقوع در لغزشگاهی مهم، بیم می دهد: «اما با وصف این، خطر بزرگی در پیش است و آن اینکه مبادا چنان مجذوب مطالعه این آثار شویم که خود را به خطاهای آنان بیالاییم. از این لحاظ آبايد تا آنجا که ممکن است خود را در مقابل این خطاها حفظ کنیم.»<sup>۸</sup> در نهایت، به منظور تأکید بیشتر بر یقین و عدم اعتبار سخنان آمیخته به ظن و گمان، دست به ابداع قاعده ای اساسی در این باب می زند: «من این قاعده را نیز وضع می کنم که ما کلاً باید از آمیختن گمان ها به ابراز عقایدمان درباره حقیقت اشیا ممانعت کنیم. این اعلام خطری است که اهمیت آن را نباید دست کم گرفت.»<sup>۹</sup>

درباره پیشینه بحث - تا آنجا که نگارنده تحقیق نموده - باید گفت اولاً، درباره این مسئله، مقاله یا کتاب مستقلى تألیف نشده است؛ هرچند مطالبی به صورت جزئی و پراکنده در این زمینه به چشم می خورد که برای نمونه می توان از کتاب های *مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی و اسلام و نیازهای زمان* تألیف استاد مطهری، *اجتهاد و تقلید در فلسفه*، تألیف محمدرضا حکیمی و *مبانی انسان شناسی در قرآن*، اثر عبدالله نصری نام برد. ثانیاً، مطالب اندکی هم که در این زمینه از سوی فیلسوفان یا غیر ایشان نگاشته شده است، صرفاً درباره نهی از تقلیدزدگی و روش احتراز از آن می باشد، صرف نظر از نقش فلسفه، در تحقق این مهم. از این رو، جنبه نوآوری و وجه تمایز این مقاله با آثار مذکور در این است که نوشتار حاضر وصول به مقام آزاداندیشی و نفی تقلید بی مبنا از بزرگان راه، به مثابه یکی از «کارکرد»ها و آثار مثبت فلسفه اسلامی مطرح می نماید و نقش فلسفه و چگونگی تأثیر این دانش در رهایی از تقلید در حوزه اندیشه را برمی رسد.

شایان ذکر است که این «کارکرد» خاص، به منزله یکی از ویژگی ها و فواید فلسفه، منظور نظر فلاسفه نبوده؛ و یا اینکه می توان گفت: فیلسوفان در عین اطلاع و تنبّه به آن، دست کم در مقام برشماری کاربردهای این دانش، بدان اشاره و تصریح ننموده یا مستقلاً به طرح، تبیین و اثبات آن نپرداخته اند. حال با توجه به توضیحات مزبور، رخنه و «مسئله اصلی» این است که راه و شیوه برون رفت از چنگال بیماری فکری و روانی «تقلید در عقاید» چیست؟ و به عبارت ساده تر، چگونه می توان به مقام آزاداندیشی و مرتبه استقلال در تفکر نایل آمد؟

در این مقاله پس از طرح مسئله اصلی، ابتدا فرضیه یا همان مدعای تحقیق، صورت بندی شده و سپس برای اثبات فرضیه، دو دلیل اقامه گردیده است. در انتها نیز برای ارائه شهادی بر صدق دلایل پیش گفته، به برخی از آراء *ملاصدرا* در متن آثارش، به عنوان نمونه یک فیلسوف آزاداندیش اشاره می شود.

## تدوین فرضیه تحقیق

برای نایل آمدن به آزاداندیشی، ممکن است راه ها و عوامل گوناگونی وجود داشته باشد - که البته شایسته است در جای خود بدان ها پرداخته شود - اما بنابر فرضیه و مدعای این نوشتار، یکی از راه های - و نه تنها راه - تحقق این مهم، آشنایی با «فلسفه» و استعانت از آن، در جهت دست یابی به آزاداندیشی است.

«فلسفه اسلامی» از کارکردها و فواید گوناگون در حوزه های مختلفی همچون معرفت دینی، علوم اسلامی (از قبیل عرفان، کلام، اصول فقه، معرفت شناسی و...)، علوم تجربی و غیره برخوردار است. اما علاوه بر قلمروهای فوق و با قطع نظر از تأثیرات آن در سایر علوم، این دانش در «نظام فردی» فیلسوف نیز تأثیراتی مثبت و مفید بر جای می گذارد که یکی از آنها «استقلال فکری» او و مصونیت از تقلید در حوزه عقاید می باشد؛ البته به شرط فراگیری صحیح و عمیق این دانش و تنها در حدی که اصول و قواعد فلسفی، برای انسان به صورت ملکه در آمده باشند. به دیگر سخن، می توان گفت: یکی از کارکردها و فواید دانش فلسفه برای «خود فیلسوف» و کسانی که به نحوی با آن سروکار دارند، این است که روحیه تبعیت ناآگاهانه و بدون

دلیل از افکار دیگران را در ایشان از بین برد، «دلیل محوری» و «مشی برهانی» را در روح و روان آنها جایگزین و مستقر می‌سازد.

پس از آنکه فرضیه ما یعنی: کاربرد فلسفه و نقش اساسی آن در وصول به «حریت اندیشه» طرح شد، اکنون باید در مقام اثبات این مدعا برآمده و دلایلی را بر صحت آن به یاری طلبید؛ چراکه از نظر فیلسوف منطقی «بجز گزاره‌های بدیهی، ادعای درستی یا نادرستی هر گزاره دیگری محتاج دلیل است؛ لذا کسی که مدعایی در تأیید یا ردّ مطلبی دارد، برای اثبات مدعای خود باید دلیل و برهان اقامه کند.»<sup>۱۰</sup>

## ارزیابی و اثبات فرضیه

### دلیل اول: نیازمندی شدید، بهره‌مندی و تجهیز فلسفه به منطق

در این شکی نیست که علم منطق، انسان را در رویارویی با افکار گوناگون توانمند ساخته و دقت او در ارزیابی و تحلیل آراء مختلف را به طور چشمگیری افزایش می‌دهد. آشنایی با مباحث الفاظ، چگونگی تعریف و قواعد آن، اقسام استدلال از نظر صورت و ماده و به ویژه آگاهی از مباحث قیاس و برهان و همچنین شناخت انواع مغالطات و روشهای کشف و دفع آنها، تا حدّ زیادی فرد را از لغزش اندیشه و تن دادن به پذیرش دلایل بی پایه و غیرمتقن مصون می‌دارد.

کسی که انواع استدلال‌ها و معتبرترین آنها یعنی «قیاس برهانی» و شرایط انتاج و حجّیت آن را به خوبی شناخته، به سادگی در مقابل دلایل غیربرهانی و یا گفتارهای خطابی یا احساسی و عاطفی تسلیم نمی‌شود. نیز آنکه انواع مغالطات - عمدی یا سهوی - و جزئیات آن را به دقت فرا گرفته، در تشخیص و مقابله با آنها از توجه و حساسیت بالایی برخوردار است و از این رو، به ندرت فریفته ظاهر آراسته و حق‌نمای سخنان دیگران می‌شود.

شهید مطهری درباره نقش و اهمیت شناخت «فن مغالطه» - به عنوان یکی از بخش‌های مهم صناعات خمس - در منطق، و کارایی آن در «فریب نخوردن» انسان از افکار ضعیف و مبانی فاسد می‌گوید: «دانستن فن مغالطه نظیر شناختن آفات و میکروب‌های مضره و سمومات است که از آن جهت لازم است تا انسان از آنها احتراز جوید، و یا اگر کسی خواست او را فریب داده و مسموم کند، فریب نخورد، و یا اگر کسی مسموم شده باشد بتواند او را معالجه کند. دانستن و شناختن انواع مغالطه‌ها برای این است که اولاً انسان شخصا احتراز جوید و [ثانیاً] آگاهی یابد تا دیگران او را از راه مغالطه نفرینند و یا [ثالثاً] اگر فتران مغالطه را نجات دهد.»<sup>۱۱</sup>

آیت‌الله جوادی آملی نیز درباره اهمیت منطق و به ویژه نقش آگاهی از «صناعات مغالطه»، در شناخت صحیح و مصونیت از خطا و اشتباه می‌گوید: «بسیاری از علل اشتباه تشخیص راه، و نیز موانع و عوامل دشواری طی آن، در فن مغالطه منطق - که فراگیری آن برای هر رهرویی جدا لازم است - بیان شده است. آشنایان به سموم مهلک فنّ مزبور توفیق یافته‌اند به مدد این شناخت، هم از غلط بودن نسبت به خویش و هم از مغالط شدن نسبت به دیگران محفوظ بمانند.»<sup>۱۲</sup>

به عبارت دیگر، دانش منطق و تبحر در آن، روش مواجهه با اقوال - صرف نظر از قایلان آنها - را به انسان می‌آموزد و فکر انسان را به جای توجه به امور جانبی و حاشیه‌ای، بیشتر بر اصل «مدعا» و «دلیل» اقامه شده بر آن و نیز میزان وثاقت و حجیت دلیل مذکور، متمرکز می‌گرداند و این خود، ابزار و سرمایه‌ای است گران‌قدر و کارآمد در راستای رهایی از تقلیدفکری و وصول به استقلال در اندیشه.

مهم ترین عنصری که محقق را در پیروی از افکار صحیح و مستدل و احتراز از سخنان بی مبنا و غیرعلمی یاری می رساند، تحلیل مقدمات اقیسه و جداسازی یقینیات از مظنونات، مشهورات، وهمیات، مسلمات و... است. «مسائل فلسفیه همچون مسائل ریاضی است که بر مقدمات و ترتیب قیاساتی است که به بدیهات منتهی می شود؛ و در این صورت، انکار آن در حکم انکار ضروریات و بدیهات است. مسائل فلسفیه، مسئله را از مقدمات خطابی و شعریه و مغالطه و مجادله جدا می کند و آن را بر اساس برهان که مبتنی بر وجدانیات و اولیات و ضروریات و بدیهیات و غیره است، قرار می دهد.»<sup>۱۳</sup>

فلسفه، جداسازی مقدمات یقینی و اولی از سایر مقدمات غیریقینی و ظنی را، که ذاتا نتیجه ای یقینی به ارمغان می آورند، مرهون منطق است؛ زیرا این تنها دانش منطق است که - تحت عنوان «مبادیء الأقیسه» - از انواع مقدماتی که می توانند در حجت و استدلال به کار روند و همچنین از میزان ارزش و اعتبار هر یک از آنها بحث می کند.<sup>۱۴</sup>

فلسوفی که از دستاوردها و توانمندی های دانش منطق سود می برد، در مواجهه با افکار گوناگون - به جای اخذ یا رد سراسیمه و ناسنجیده آنها یا توجه به مستدل و انگیزه او - در ابتدا سعی می کند با آرامش به تدقیق در مقدمات استدلال های متفکران بپردازد و از این طریق، با شناسایی و طرد مقدمات غیریقینی و مظنون قیاس ها، در مقابل، مقدمات یقینی و بدیهی آنها را مورد توجه و تمرکز قرار دهد؛ چراکه «آنچه در جهان علم و معرفت مفید است علم و یقین است؛ از این رو، قیاس برهانی تنها قیاسی است که در علوم حقیقی مورد استفاده قرار می گیرد.»<sup>۱۵</sup> اساسا ارزیابی مقدمات استدلال و تدقیق و تمرکز در آنها به منظور جداسازی یقینیات، بدیهیات و اولیات از غیر آنها، هنری است که تنها از عهده منطق برمی آید.

بر این اساس، به راحتی می توان ادعا کرد: کسی که مجهز به سلاح منطق و برهان است - در غالب اوقات و نه مطلق موارد - نسبت به کسی که از «مهارت منطقی» بی بهره می باشد، در التزام به «دلیل محوری» و احتراز از «تقلیدزدگی» به مراتب موفق تر خواهد بود.

حال با توجه به نقش و اهمیت منطق در آزاداندیشی، باید اضافه نمود فلسفه نیز از آن حیث که به شدت نیازمند منطق است و اساسا روش خود یعنی «برهان» را از این دانش وام گرفته، ناگزیر از آموختن این علم و تسلط در آن است. تردیدی نیست که در میان تمامی علوم، هیچ دانشی به اندازه فلسفه، از منطق و ظرفیت های آن بهره نمی برد و هیچ دانشمندی به اندازه فیلسوف، در استخدام و به کارگیری اصول منطقی متبحر نیست. به عبارت دیگر، تنها فلسفه و فیلسوف است که خود را به فراگیری دقیق منطق، «موظف»، و در کاربست قواعد و قوانین آن «ملتزم» می داند؛ زیرا برخلاف سایر علوم از قبیل فقه، کلام، عرفان، اخلاق، تفسیر و حتی غالب نظام های فلسفی غرب، حکمت اسلامی مبتنی بر «منطق ارسطویی» است؛ به این معنا که فلسفه اسلامی و منطق کلاسیک، آنچنان در هم تنیده اند که جدایی و انفکاک آنها از یکدیگر، امری غریب و ناممکن است.

بر اساس روش درسی رایج از قدیم تا به امروز، طالبان فراگیری فلسفه باید پیش از ورود به آن، دست کم یک دوره منطق را به منزله مدخل ورود به فلسفه آموخته باشند. فلسفه به دلیل «نیاز شدید» به منطق و اهمیت فوق العاده ای که برای این دانش قایل است، طبعاً از فایده آن، که همان «استدلال محوری» است، نیز بیش از همه سود می برد.

حاصل آنکه هر فیلسوف از آن حیث که بر مباحث منطقی اشراف داشته و به تعبیری، خود، یک منطقی است، مجهز به برهان می باشد و همین برخورداری او از شیوه صحیح اقامه دلیل و تمرکز وی بر ساختار صوری و مادی استدلال خود و دیگران - به جای تأثیرپذیری از شخصیت ایشان - باریابی به مقام «مستقل اندیشی» را برای وی میسّر می سازد.

در اینجا ضروری می نماید تا به یک اشکال مقدر پاسخ داده شود. اشکال مزبور این است: دلیلی که اقامه شد، صرفاً ناظر بر نقش و اهمیت «منطق» در استقلال رأی است و در واقع، این دانش منطق است که مفتخر به برخورداری از یکچنین فایده و

ویژگی مهمی است نه فلسفه. از آن رو، دلیل فوق ربطی به فلسفه ندارد، در حالی که مدعای این فصل، اثبات کاربرد و فایده «فلسفه» در مقام وصول به استقلال در تفکر می باشد نه «منطق»!

در پاسخ به اشکال فوق، که ظاهراً به جا و صحیح به نظر می رسد، باید متذکر شد که کارکرد مذکور اولاً و بالذات متعلق به منطق است، اما هرگز نباید غفلت نمود که این ویژگی، ثانیاً و بالتبع، مربوط به فلسفه نیز می باشد. اگرچه رهایی از تقلید فکری - به طور مشروط - از نتایج مطلوب دانش منطق نیز محسوب می شود، اما از آن رو که بین فلسفه و منطق پیوندی شدید و ارتباطی وثیق برقرار است و فیلسوف باید لزوماً واجد مهارت های منطقی باشد، این فضل منطق، فلسفه را نیز دربر می گیرد.

البته نباید از نظر دور داشت که اگرچه غالب اهل علم به نوعی از دانش منطق استفاده می کنند و به آن بها می دهند، اما نمی توان تردید کرد که در میان علوم گوناگون و دانشمندان مختلف، تنها گروهی که اولاً، آموختن منطق را برای خود «ضروری» دانسته و ثانیاً، به نحو «جدّی»، «گسترده» و «عمیق» آن را فرا می گیرند، فلاسفه هستند. از نظر شهید مطهری، مسائل فلسفی به دلیل سروکار داشتن با تجزیه و تحلیل های عقلانی، دارای یک نوع غموض و دشواری می باشند و نیازمندی شدید فلسفه به منطق نیز از همین جا (پیچیدگی و غموض) سرچشمه می گیرد.<sup>۱۴</sup>

از این رو، به علت «شدت نیازمندی فلسفه به منطق» و از آن حیث که هر فیلسوفی آگاه به منطق و مسلط بر مباحث آن می باشد، طبعاً به نوبه خود، از فایده این دانش نیز منتفع می گردد.

خصوصیت مذکور، هم متعلق به منطق است و هم مربوط به فلسفه، اما برای یکی ذاتاً و برای دیگری بالتبع. تنها چیزی که در اینجا مهم است این می باشد که فلسفه برای نجات از دام تقلید، از منطق بهره می برد.

ضمناً باید اضافه کرد که در منطق تنها یک سلسله قواعد و قوانین «نظری» به انسان آموخته می شود، اما در فلسفه همین مباحث آلی و قانونی، «عملاً» به کار گرفته می شوند. به عبارت دیگر، فلسفه - و حتی سایر علوم - در حکم مجال و میدانی هستند که در آن، قواعد نظری منطق به استخدام درآمده و اعمال می شوند؛ به طوری که بدون وجود این علوم، منطق که دانشی مقدماتی و ابزاری است، کارایی خود را از دست می دهد. «صرف دانستن علم منطق، در منطقی اندیشیدن کافی نیست، بلکه ممارست و تمرین هم لازم است؛ درست مانند رانندگی که با صرف آموختن قواعد رانندگی و بدون ممارست نمی توان راننده ماهری شد. هدف منطق، تصحیح اندیشه ها و تصحیح خرد است و این هدف تنها با دانستن قواعد کلی استدلال ها و تعاریف برآورده نمی شود، بلکه باید با تمرین و ممارست، ذهن را به تبعیت از آن قواعد عادت داد، به نحوی که تفکر منطقی به صورت ملکه نفسانی درآید.»<sup>۱۷</sup> و واضح است که این تمرین و ممارست، جز در سایه به کارگیری این دانش در سایر علوم به دست نمی آید. «آنچه که منطق را برای انسان به فعلیت می رساند، کاربردی کردن آن است؛ یعنی اینکه انسان برای صحیح اندیشیدن، باید آن را در علوم به کار گیرد.»<sup>۱۸</sup>

درست به همین دلیل است که آشنایی با منطق، اگرچه برای وصول به آزاداندیشی «شرط لازم» است، اما «شرط کافی» نیست؛ زیرا دانشجو در دانش منطق نسبت به قواعد منطقی، تنها آگاهی «علمی» و «نظری» کسب می کند، اما دست یابی به مهارت عملی و کاربردی، در گرو استفاده از این قوانین «انتزاعی» و «ذهنی» در دانش های دیگر است که مهم ترین آنها - از حیث به کارگیری قواعد منطقی - «فلسفه» می باشد؛ زیرا در هیچ یک از علوم - حتی کلام<sup>۱۹</sup> - به کار بردن برهان «ضروری» نیست، هرچند که ممکن است «مستحسن» به نظر برسد، اما در فلسفه، امری است «لازم» و «حتمی» تا حدی که بدون آن هیچ مسئله و مدعایی، چهره حجّیت و اعتبار به خود نخواهد گرفت.

منطقی اگرچه شرایط نظری تعریف و قیاس و برهان و مغالطه را می آموزد، اما فرصت و مجال پیاده نمودن و به کار بستن حتی یکی از آنها را در دانش منطق نمی یابد؛ چراکه اساساً منطق جای چنین کاری نیست. برای مثال، «در بخش منطق تصورات و در بحث تعریف، منطقی تنها به تبیین روش صحیح جست و جوی پاسخ پرسش از چیستی اشیا می پردازد و در این مسیر هرگز خود عهده دار تعریف امور مختلف نمی شود؛ چراکه رسالت منطقی تنها ارائه روش درست تعریف است. تعریف و تبیین چیستی اشیا، اساساً با موضوع و هدف منطق بیگانه است.»<sup>۲۰</sup> و همین مسئله در سایر ابواب منطق - به ویژه در مبحث برهان - نیز جاری است و در واقع، این فلسفه است که با مباحث خود بستری را فراهم می آورد که منطقی هر آنچه آموخته در آن به کار بندد.

همان گونه که اشاره شد، در میان تمام علوم، فقط «فلسفه» است که به بهترین شکل، قواعد علمی و نظری منطق را به کار گرفته و اعمال می کند و تنها در حکمت است که براهین فراوان به میان آمده و یکدیگر را به چالش و تقابل فرا می خوانند.

منطق و فلسفه تنها به صورت «مشترک» و توأمان است که می توانند استقلال در تفکر و تقلیدستیزی را فراچنگ آورند، نه اینکه دانش منطق به تنهایی و مستقل از فلسفه، واجد چنین قابلیت‌هایی باشد. «مجهز بودن به منطق کافی نیست که شخص حتی از لحاظ صورت قیاس نیز اشتباه نکند.»<sup>۲۱</sup>

بنابراین، آموختن منطق و مباحث «نظری» و «انتزاعی» آن و روش مواجهه صحیح با افکار گوناگون، «شرط اول» در آزاداندیشی را فراهم می آورد و آموختن فلسفه نیز به عنوان علمی که همواره با براهین فراوان و متنوع ارتباط دارد و نیز به منزله دانشی که «برهان آوری» در آن - که غیر از «برهان آموزی» در منطق است - صورت می پذیرد و فعلیت می یابد، «شرط دوم» در تحقق این مهم را احراز می کند.

عالم منطقی که قواعد نظری برهان را به خوبی آموخته، اما آنها را در سایر علوم و - به ویژه فلسفه - به کار نبسته است و به محک تجربه و آزمون نسپرد، همچون پزشکی است که اطلاعات نظری مربوط به طبابت را به دقت فراگرفته، اما آنها را در معالجه هیچ بیماری به کار نبسته است تا از این طریق مهارت عملی و تجربی کسب کند.

از این رو، می توان گفت که منطق «نظراً» می آموزد که برهان چیست و روش اقامه صحیح آن کدام است؛ اما فلسفه «عملاً» براهین را به خدمت گرفته و در اثبات مدعا به کار می برد. منطق جای «آموزش» برهان است و فلسفه، محل «کار بست» آن؛ و پرواضح است آنچه که در رهایی از تقلید فکری به کار انسان می آید، مهارت در به کارگیری براهین و انس فراوان و ارتباط شدید با آنهاست و نه صرفاً برخورداری از اطلاع ذهنی.

همچنین باید عنایت داشت که منطق اگرچه «مدخل» ورود به فلسفه بوده و از این حیث مقدم بر آن است، اما از جهاتی دیگر کاملاً «نیازمند» و وامدار فلسفه و معرفت شناسی - که خود شاخه ای<sup>۲۲</sup> از فلسفه است - می باشد. «دانش منطق، علمی است که در بسیاری از مسائل خود مبتنی بر مبانی فلسفی است و این به آن دلیل است که منطق هرچند میزان و ابزار شناخت است، لیکن به عنوان علمی جزئی، در اصل موضوع و برخی از مبادی خود نیازمند به علم کلی یعنی فلسفه اولی است. اصل وجود موضوع منطق که عبارت از تصور و تصدیق باشد، مسئله ای فلسفی است.»<sup>۲۳</sup> از این رو، منطق در اصل وجود و هویت خود، در برخی از مسائل و همچنین در فعلیت یافتن و کار بستن قواعد خود، نیازمند فلسفه و وامدار آن است؛ پس نمی توان منطق را کاملاً از فلسفه جدا و مستغنی دانست و ویژگی «نفی تقلید» را تنها به آن اختصاص داد.

«استدلال اول» را بدین صورت می توان خلاصه نمود:

یکی از فواید علم منطق، کمک به انسان در مسیر رهایی از تقلید فکری و پذیرش بدون دلیل است. فلسفه از منطق استفاده می نماید؛ پس فلسفه نیز از این فایده منطق، برخوردار می شود. شکل فنی و منطقی استدلال فوق، در قالب یک «قیاس اقرانی مرکب موصول»<sup>۲۴</sup> بدین صورت قابل ترسیم است:

(۱) فیلسوف، بر مباحث منطقی مسلط است.

(۲) هر کس که بر مباحث منطقی تسلط داشته باشد، کمتر تقلید می کند.

نتیجه: پس فیلسوف کمتر تقلید می کند. (الف)

(۳) هر کس که کمتر تقلید کند، دارای استقلال در تفکر است.

نتیجه: پس فیلسوف، در تفکراتش مستقل است (هذا هو المطلوب).

### دلیل دوم: انس با براهین و استدلالات عقلی محض

آنچه که در کتب فلسفی اصیل، فراوان به چشم می خورد و کانون اصلی توجه و تمرکز تمام فلاسفه قلمداد می شود، «دلیل» و «برهان» است.

نایجل واربرتون، فیلسوف انگلیسی معاصر، در اهمیت و برجستگی نقش استدلال در فلسفه می گوید: «فیلسوفان نوعاً با استدلال و احتجاج سروکار دارند. ایشان آنها را یا ابداع می کنند یا برهان ها و استدلال های دیگران را به چالش می کشند یا هر دو کار را انجام می دهند»<sup>۲۵</sup>

از این رو، اگر فلسفه را دانش رویارویی با براهین، ابداع، نقد و ابطال آنها بدانیم، سخن نادرستی نگفته ایم. مهم ترین چیزی که فیلسوف در فلسفه با آن روبه روست، «دله» و «براهین» است و به تعبیر رساتر، تمام تلاش های فکری یک فیلسوف، در راستای «طرح مسئله»، «ارائه مدعا» و «اقامه دلیل» بر مدعای مورد نظر صورت می پذیرد.

گاهی مشاهده می شود که یک حکیم، سال ها پیرامون مسئله ای فلسفی، به تفکر و تأملی عمیق می نشیند تا برای فرضیه و پاسخ خود به آن مسئله، دلیلی مستحکم و برهانی بیابد و در مواردی موفق می شود «چند استدلال» متفاوت را برای اثبات «یک مدعا» خاص، ابداع کند. برای مثال، مآصدرا در رساله المشاعر، هشت دلیل بر «اصالت و تحقق عینی وجود و اعتباریت ماهیت» اقامه نموده است.<sup>۲۶</sup> مآصدرا درباره مسائلی همچون: اصالت وجود، وحدت تشکیکی وجود، حرکت جوهری، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس، اتحاد عاقل و معقول و غیره سال ها اندیشید تا اینکه در نهایت، برای هر یک از این مسائل، پاسخی درخور و دلیلی متقن ارائه داد؛ به گونه ای که تلاش های عقلی و فلسفی او مورد قبول و تأیید اکثر فیلسوفان پس از خود واقع شد.

سروکار فیلسوف تنها با «برهان» و «یقین» است و بس؛ یک فیلسوف همواره یا در فکر اقامه دلیلی بر اثبات مدعای خود و یا در اندیشیه تمهید برهانی در ابطال مدعای دیگری است.

طبیعی است که وقتی یک دانشمند، دایم با دلیل و برهان «انس» داشته و تمام عنایت و تمرکز وی، به تبعیت از یقین و چشم پوشی از مادون آن معطوف باشد، به تدریج در اثر ممارست فراوان، خصلت «برهان محوری» در وی رسوخ یافته و به صورت یک ملکه و صفت پایدار، در نفس او نهادینه و مستقر می گردد.



فلسفه به طالبان و دوست داران خود می آموزد که حجیت و اعتبار، تنها از آن «مدعای یقینی» است و آنچه که باید در میزان نقد و بررسی نهاده و توزین شود، صرفاً برهان است و نه مبرهن. اینکه صاحب فلان مدعا و نظر کیست، جایگاه و شأن علمی او در میان اهل نظر چیست و تعداد آثار و تألیفات وی کدام است، در نظر فیلسوف چندان اهمیتی ندارد؛ چراکه میزان، تنها قول سدید و برهان قوییم است، نه هیبت افراد و الفاظ فخیم.

نکته دیگری که باید بدان عنایت داشت این است که هرچه بر بضاعت و اندوخته های فکری، مطالعات و تحقیقات فلسفی انسان افزوده شود و فیلسوف از علم، تجربه و مهارت بالاتری در این دانش برخوردار گردد، انس او با براهین و باور وی به «میزان بودن» آنها، در قبول یا نكول اقوال و آراء، قوت می یابد و همین توجه و انس شدید به براهین و ادله،<sup>۲۷</sup> فکر انسان را از تقلید در تفکر و شیفتگی بی وجه به سخنان غیر یقینی مصون می دارد.

برای نمونه، به سختی می توان پذیرفت، فیلسوفی که پنجاه سال در وادی حکمت سیر نموده، استدلالات و براهین متعدد و متنوع را از نظر گذرانده و در مفاهیم تجریدی محض، نیک تعمق نموده است، به سادگی و از سر غفلت، از شرایط حجیت استدلال چشم پوشیده و فکر یا مدعایی را مقلدانه و بدون دلیل پذیرا شود!

فلسفه به این دلیل که تنها با براهین یقینی ارتباط و مواجهه داشته و نه با اشخاص و سخنان غیرمتقن آنها، به مرور زمان «مشی براهانی» را در فکر و جان پیروان خود، استوار ساخته و چهره تقلید از افکار سست و میان تهی، و صورت پیروی از ظن و گمان، و سخنان احساسی و عاطفی بزرگان را در منظر فیلسوفان، زشت و بی مقدار جلوه می دهد.

البته مراد این نیست که فیلسوف صد در صد و به طور مطلق، تابع برهان بوده و همواره در مسیر صواب گام برمی دارد و هرگز در دام تقلید و پیروی از سخنان جدلی و خطابی و مغالطی گرفتار نمی آید، بلکه منظور آن است که فلسفه انسان را به گونه ای تربیت می کند که «ملاک اصلی» در مواجهه با افکار راه، تنها برهان و میزان وثوق آن بداند و شوکت و منزلت مبرهن را به برهان وی تسری ندهد.

هرچند که در این فرایند ممکن است فلاسفه هم - بنا به اقتضای بشر بودن - دچار اشتباه و غفلت گردند؛ همچنان که برای نمونه - بهمینار در استدلالش مبنی بر «عروض وجود بر ماهیت»، ناخواسته دچار مغالطه شد.<sup>۲۸</sup> اما آنچه مهم است اینکه فلاسفه «غالبا» و تا آنجا که در توان دارند - و نه به طور مطلق - تابع برهان اند و نه پیرو اشخاص. مضاف بر اینکه خطای «سالک»، غیر از بطلان «مسلك» است؛ به این معنا که «علم فلسفه» مبتنی بر برهان است و «فیلسوف» نیز تمام سعی و تلاش خود را در به کارگیری استدلال یقینی به کار می برد؛ اما اگر با این حال، در این مسیر خطایی از او سر زد، هرگز نباید این لغزش اندک وی را دستمایه تخطئه و ابطال فلسفه و مسلك او قرار داد؛ چنان که دانشمندان سایر علوم نیز از لغزش و خطا در امان نمی باشند. «البته ممکن است رونده این راه ها اشتباه کند و مسلك را درست نپیماید؛ ولی خطای سالک غیر از بطلان مسلك است. چنان که اشتباه فقیه یا اصولی، سند ناصواب بودن راه فقه و مسلك اصول نخواهد بود؛ پس خطای عالم، دلیل بر بطلان آن علم و فن خاص نیست.»<sup>۲۹</sup>

همچنین باید افزود: برهان محوری فلاسفه و توفیق ایشان در جستن از دام تقلید، هرگز به این معنا نخواهد بود که دیگران هیچ نصیبی از منطق و استدلال و استقلال فکری نداشته و دایم در چنگال مغالطات متنوع و متعدد اسیرند، اما آنچه که معقول و منصفانه به نظر می رسد، اذعان به این حقیقت است که اهل منطق و فلسفه - در مقایسه با دیگران - در حوزه بحث و نظر و در میدان تبادل افکار و تضارب آراء، از مهارت و دقت افزون تری برخوردار بوده و مواجهه احساسی و عاطفی با اندیشه ها در ایشان به غایت اندک، و رویارویی انتقادی و تحلیلی آنها با افکار دیگران، در اوج دقت می باشد.

سرّ این امر در «بر کنار بودن آنها [مسائل فلسفی] از مداخله عواطف و احساسات و سروکار داشتن با منطق و تعقل محض» نهفته است.<sup>۲۰</sup>

این مسئله درباره سایر علوم و معارف نیز صدق می‌کند. برای مثال، اهل شعری که خود شعر سروده، سال‌ها با دیوان‌های فراوان و متنوع شعرا محشور و مأنوس بوده، مطالعات فراوان و روشمند در کتب ادبیات و سبک‌های مختلف شعری - اعم از قدیم و جدید - و اوزان عروضی انجام داده، طبیعی است که در مواجهه فنی و علمی با اشعار دیگران و ارزیابی هنری و ادراک لطایف و دقایق آنها و حتی وقوف بر کاستی‌ها و نقایصشان، در مقایسه با دانشمندان سایر علوم و یا عموم مردم، از توفیق و کامیابی بیشتری برخوردار باشد.

بدین سان، به ثبوت رسید که دانش فلسفه اولاً، به دلیل «نیازمندی شدید به منطق» و برخورداری از ظرفیت‌های آن؛ و ثانیاً، به علت آشنا نمودن و مأنوس ساختن طالبان خود با براهین و استدلال‌ات یقینی، در آزادسازی اندیشه انسان از قیود ظنّ و گمان و رهانیدن فکر او از بند تقلید و عادت، نقشی بی‌بدیل ایفا نموده و فایده‌ای عظیم را برای عموم اجتماع بشری و خصوص جامعه علمی به ارمغان آورده است.

در پایان شایسته است برای نمونه و شاهی بر صدق مدعای خود و به حکم «أدلّ دلیل علی امکان الشیء و وقوعه»، از مآخذ در به عنوان سرآمد و پرچمدار آزاداندیشی و برهان محوری در میان فلاسفه، ذکری به میان آورده و به برخی از افکار وی که ثمره استقلال فکری او و مقابله با تقلید از شخصیت‌ها و بزرگان است اشاره نماییم:

## ۱. مسئله اصالت وجود و اعتباریت ماهیت

مطابق آنچه از کتب تاریخ فلسفه برمی‌آید، تا پیش از مآخذ را مبحث مستقلی با عنوان «اصالت وجود» و «اعتباریت ماهیت» در میان فلاسفه مطرح و رایج نبوده است؛ به این معنا که هیچ‌یک از فلاسفه به اصل بودن وجود و اعتباریت ماهیت تصریح نکرده است.<sup>۲۱</sup> تنها چیزی که هست اینکه، از فحوای کلام فلاسفه مشاء و نیز با استناد به برخی از اقوال ایشان، به نظر می‌رسد که قایل به اصالت وجود بوده‌اند و همچنین با تکیه بر بعضی از آراء حکمای اشراقی، اصالت ماهیت به ایشان نسبت داده می‌شود. از این رو، به طور کلی می‌توان گفت: از زمان کندی تا عصر مآخذ را - که چیزی قریب به ۹۰۰ سال را دربر می‌گیرد - غلبه با قایلان به «اصالة الماهية» بوده است. جالب آنکه علاوه بر میرداماد، استاد محبوب مآخذ را، خود وی نیز در ابتدای سیر علمی و فلسفی اش، در شمار معتقدان به همین دیدگاه محسوب می‌شده است و بالاتر اینکه او سرسختانه و با قاطعیت و جدیت تمام، از این مبنا حمایت نموده و در رفع اشکال‌های وارده، کاملاً از آن دفاع می‌کرده است.

مآخذ را اعتقاد خود به اصالت ماهیت و شدت الحاح و پافشاری بر آن را چنین توصیف می‌کند: «إنی قد كنت شدید الذب عنهم فی اعتباریة الوجود و تأصل الماهیات حتی أن هدانی ربی و انکشف لی انکشافاً بیناً أن الأمر بعکس ذلک.»<sup>۲۲</sup>

مسئله اصلی این است که مآخذ را، نه تنها هرگز تحت تأثیر اجماع فلاسفه بر مبنایی خاص قرار نگرفت و به هیچ وجه از شخصیت و جایگاه بزرگان فلسفه خودباخته و مرعوب نگشت، بلکه بالاتر و ارزشمندتر از آن، پس از تأملات فراوان، اعتقاد جزمی و رسوخ یافته خویش را نیز مورد بررسی و بازبینی قرار داد و معیار نهایی در اخذ یا ردّ آراء و افکار را، تنها برهان صحیح و استدلال مستحکم قرار داد.

لازم به ذکر است که متأثر نشدن از مبانی فکری غیرصحیح دیگران و ردّ و ابطال مستدل آنها اگرچه فضیلتی است ستودنی که کمتر کسی بدان منتصف و مزین است، اما دشوارتر و تحسین برانگیزتر این است که کسی از یافته‌ها و عقاید مقبول خود - که

مدت ها بر آنها اعتماد نموده و سال ها بدن ها خو گرفته - دست شسته و از آنها دل بکند و حتی «خود» را نیز موضوع نقد و ارزیابی قرار دهد.

اینکه انسان بتواند با «سعه صدر» و «خودانتقادی»، مبانی مقبول و محبوب خویش را به چالش کشیده، افکار سست و ضعیف را به محک استدلال و یقین؛ و آراء باطل خویش را به تیغ برهان بسپارد، خصلتی است بس عظیم و هدایتی است از پروردگار حکیم: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ.» (زمر: ۱۷-۱۸)

ملاصدرا در موارد متعددی به خوبی نشان داده است که از این امتیاز منحصر به فرد و ویژگی متعالی برخوردار بوده است. او با ارزیابی و تحلیل براهین اقامه شده بر اصالت ماهیت و پس از وقوف بر اشکالات و رخنه های موجود در ادله مربوطه، دست به ابداع و ابتکار براهینی بر ابطال «اصالة الماهية» و اثبات «اصالة الوجود» می زند و بدین وسیله، فارغ از اینکه کدام یک از حکمای نامدار، مدافع و پیرو اصالت ماهیت بوده اند، صرفاً به نقد و بررسی ادله ایشان می پردازد و در نهایت، آنچه را که مقتضای برهان متقن بود، برمی گزیند؛ و این چیزی نیست جز همان «آزاداندیشی» و رهایی از تقلید.

## ۲. مسئله جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء بودن نفس و روح

مسئله «روح»، نفس و حقیقت انسان، از مهم ترین، زیربنایی ترین و در عین حال، از غامض ترین مباحث، در حوزه فلسفه و همچنین در قلمرو دین و عرفان محسوب می شود؛ تا حدی که از نظر برخی فلاسفه «هرگونه تکامل در جهان بینی، ثمره تکامل نفس شناسی است.»<sup>۲۳</sup>

ماهیت نفس انسان، چگونگی پیدایش، کیفیت تکامل، نحوه ارتباط آن با بدن، غایت و سعادت نهایی، قدرت ها، کمالات و همچنین اسرار بی شمار نهفته در آن، بحث ها و چالش های متنوع و فراخ دامنی را در طول تاریخ تفکر بشری - و به ویژه در میان فلاسفه اسلامی - برانگیخته و همگان را به تأملی جدی و تعمقی درخور فراخوانده است.

تا پیش از ملاصدرا، درباره نفس و حقیقت آدمی، دو نظریه قابل توجه و رایج وجود داشت که یکی از آن دو متعلق به افلاطون و پیروان او و دیگری از آن ارسطو و تابعان وی بوده است.

افلاطون معتقد است که روح ها قبل از تعلق به بدن ها در عالمی برتر و بالاتر که همان عالم مُثُل است، مخلوق و موجود بوده و پس از خلق شدن بدن، روح به بدن تعلق پیدا می کند و در آن جایگزین می شود.<sup>۲۴</sup>

در برابر این نظریه، ارسطو معتقد است که روح پس از خلق بدن، یعنی مقارن با تمام و کمال یافتن خلقت بدن، خلق می شود.<sup>۲۵</sup>

غالب حکمای مسلمان نظریه ارسطویی را پذیرفته و در مقابل، برخی دیگر نیز انگاره افلاطونی را برگرفته اند.

در این میان، ملاصدرا با رویکرد تحلیلی و نقادانه مختص به خود و در عین حریم داری بزرگان و پاسداشت زحمات ایشان، نقاط قوت و برگرفتنی آنها را اخذ، و نقاط ضعف و وانهادنی ایشان را طرد نمود، تا در نهایت، بر فراز تأملات آنها به نظریه ای نوپدید و ژرف دست یافت.

ملاصدرا معتقد شد که برخلاف افلاطون و اشراقیون، نفس انسان در حدوث خود، مادی و جسمانی و از ماده بدن تراوش می کند و صورت برای خود می سازد و همچنین برخلاف عقیده مشائین، نفس، جوهری ایستا و بی حرکت نیست، بلکه جوهری

است که در ذات خود مانند زمان، حرکت دارد؛ بلکه زمان اساساً نتیجه حرکت آن است. وی در عین حال تعریف مشائین را درباره نفس پذیرفت.<sup>۳۶</sup>

ملاصدرا خود درباره «کیفیت حدوث نفوس بشری» می گوید: «أنّ هذه النفوس حادثه بحدوث الأبدان»<sup>۳۷</sup> به این معنا که برخلاف اقوال افلاطون و ارسطو و تابعان آنها، نفس انسانی - از حیث حدوث و پیدایش - موجودی مستقل از بدن و خارج از آن نمی باشد که پیش از خلق جسم انسان یا همزمان با پیدایی آن، به بدن تعلق گرفته باشد، بلکه «روح، خود، عالی ترین محصول ماده است؛ یعنی مولود یک سلسله ترقی و تکامل ذاتی طبیعت است و طبق نظریه این دانشمند، هیچ گونه دیواری بین عالم طبیعت و ماوراءالطبیعه وجود ندارد؛ یعنی ممکن است یک موجود مادی در مراحل ترقی و تکامل خود تبدیل به موجود غیر مادی شود.»<sup>۳۸</sup> ملاصدرا در جایی دیگر می فرماید: «أنّ النفس فی أول حدوثها صوراً مادیة، ثمّ تصیر مجردة.»<sup>۳۹</sup>

همان گونه که مشاهده می شود، ملاصدرا بدون تصلّب بر قول اشراقیون یا تجمّد بر نظر مشائین، با پرهیز از رویکرد ویرانگر «مطلق نگری» و «سیاه و سفید دیدن همه چیز»؛ و با «سعه صدر» و «آرامش»، به تحلیل منطقی و برهانی آراء می پردازد و نه تنها دیدگاه مخالفان خود را «یکسره» پوچ و بی ارزش نمی انگارد، بلکه در مواقعی در مقام جمع میان آن دو و رفع تخالف ظاهری آنها نیز برمی آید؛ چنان که خود در این باره اذعان می کند: «و أمّا أرسطاطاليس و من تأخر عنه من المشائين و الأتباع، فقد اتفقوا على حدوث هذه النفوس. و هذه إحدى المسائل التي اشتهر أنه وقع الخلاف فيها بين هذين الحكيمين و نحن و جهنا قوليهما في قدم النفوس و حدوثها على وجه يتوافق و يتحد معناهما.»<sup>۴۰</sup>

«برخورد افراطی متخاصمانه» و «مواجهه تفریطی کوتاه فکرائانه» با افکار متفاوت و مخالف، یا به تعبیر ساده تر، «رویکرد صفر یا صدی»، از مخرب ترین معضلات و سهمناک ترین موانع در راه تفکر پویا و استقلال اندیشه می باشد.

یکی از محققان معاصر در حوزه فلسفه، این معضله بنیان برانداز را به عنوان یک سدّ و مانع بزرگ فرهنگی در وصول به نواندیشی و نظریه پردازی دینی به شمار آورده است: «افراط و تفریط، سیاه و سفید دیدن همه چیز، جزو طبیعت فرهنگی ما شده است؛ در جامعه ما هر کسی یا هر فکری یا یکسره حق است یا بالمره باطل! به تعبیر عامیانه، نیمه پر لیوان را هرگز نمی بینیم.»<sup>۴۱</sup>

اما همان گونه که در این نوشتار به اثبات رسید، دانش فلسفه با مشی و روش برهانی خود، تا حد زیادی قادر به براندازی این بت بزرگ و درهم شکستن این سدّ ستبر، در مسیر حرّیت اندیشه می باشد.

ملاصدرا به عنوان یک فیلسوف، به جای نفی مطلق و مواجهه اهانت آمیز با افکار مخالفان، و البته در عین از میان برداشتن قاطعانه آراء ضعیف و غیربرهانی، با همراهی مصلحانه و مشفقانه، از آنها در راستای تکامل معرفت و گسترش افق فکری خویش بهره می برد.

نکته قابل تأمل دیگر اینکه فلسفه به دلیل ابتدای بر منطق و به سبب انس فراوان و ارتباط شدید با برهان، فیلسوف را در میان دو موضع «منفعلا نه صرف» و «فعالانه محض» قرار می دهد. کسانی که در مواجهه با افکار دیگران، منفعلا نه و ساده اندیشانه هر آنچه می خوانند یا می شنوند، «تماماً» به دیده قبول و تسلیم می نگرند و نیز آنها که فعالانه و متهاجمانه با هر اندیشه مخالفی که روبه رو می شوند، به جبهه گیری و مبارزه با آن می پردازند، هر دو از سیر و مسیر آزاداندیشی و تعقل، منحرف می باشند.

اما ملاصدرا مانند سایر فلاسفه، برخلاف دو رویکرد «افراط گرایانه» و «تفریط جویانه» مذکور و به عنوان یک فیلسوف برهان محور و تقلیدستیز، پیش از رویارویی و هموردی با افکار متفاوت و حتی متضاد دیگران، آگاهانه موضعی «بی طرف» اخذ می

کند، تا تنها هر جا که برهان فتوا می دهد، میل و اقبال کند: «نحن ابناء الدلیل نمیل حیث یمیل»، و نه آنجا که دلبستگی و ارادت، تقلید و عادت و یا ردایل اخلاقی، وسوسه نموده و وادار به موضع گیری و تحکم می کنند.

لازم به ذکر است موارد و مواضعی که *ملاصدرا* در آنها از فرود تقلید و خودباختگی رسته و به فراز استقلال و نوآوری و خلاقیت برجسته، بسیار فراتر و فراخ تر از دو مورد مذکور در این نوشتار است؛ از این رو، صرفاً برای افزایش آگاهی و اطلاع، تنها به ذکر برخی از عناوین آنها بسنده می شود:

۱. تشکیک در مراتب حقیقت وجود؛

۲. مساوقت وجود و وحدت؛

۳. ماهیت حق تعالی همان ماهیت وجود اوست؛

۴. حرکت، نحوه وجود شیء است؛

۵. عین ربط و تعلق بودن ممکنات به واجب تعالی (امکان وجودی یا فقری)؛

۶. حرکت جوهری؛

۷. مفارقات عقلی ماهیت ندارند؛

۸. تجرد قوه خیال؛

۹. تحقیق در نحوه قیام صور ذهنی به نفس؛

۱۰. اتحاد عاقل به معقول و... <sup>۴۲</sup>

لازم به ذکر است علت اینکه در این مقاله از *ملاصدرا* سخن رفت، لزوماً این نیست که تنها ایشان در اثر مطالعه فلسفه و تعمق در آن به مقام آزاداندیشی دست یافته است، بلکه سایر فلاسفه نیز هر یک به توبه خود و به میزانی که در برهان و فلسفه متبحر و ممحّض شده اند، از این خصیصه مهم برخوردار گشته اند. اشاره به برخی از آراء *ملاصدرا* و تقلیدستیزی وی در حوزه عقاید، تنها از لحاظ ارائه یک نمونه موفق در میان فیلسوفان است؛ مضاف بر اینکه *ملاصدرا* در مقایسه با دیگر فلاسفه نیز، در آزاداندیشی و شکستن بندهای تقلید و تبعیت بی وجه از افکار گذشتگان، سرآمد و الگو می باشد.

## نتیجه گیری

فلسفه اسلامی از کارکردها و آثار مثبت فراوانی در حوزه های گوناگونی همچون معرفت دینی، علوم اسلامی، علوم تجربی و غیره برخوردار است. این دانش علاوه بر فایده رسانی به علوم مختلف و با قطع نظر از ارتباط با آنها، در نظام فردی «خود فیلسوف» نیز، آثار و نتایجی مثبت به جا می گذارد. یکی از همین کاربردهای متعدد فلسفه برای کسی که فلسفه می آموزد، کمک به رهایی وی از «تقلید در تفکر» و یاری او در وصول به مقام «آزاداندیشی» است. فلسفه اسلامی به اقتضای برخورداری از «روش برهانی»، طالبان و پیروان خود را به گونه ای آموزش می دهد و تربیت می نماید که به جای انفعال مذموم و

تأثیرپذیری بی اساس از شخصیت و جایگاه علمی دانشمندان، تنها بر ادله مستحکم و براهین متقن ایشان توجه و تمرکز نمایند و ملاک اعتبار و میزان حجیت آراء و افکار را منحصر در برهان جست و جو کنند و نه در مُبرهن.

پی نوشت‌ها:

- ۱- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۷.
- ۲- ر.ک: زخرف: ۲۳؛ انعام: ۲۵؛ اسراء: ۴۵-۴۶؛ فصلت: ۵؛ همچنین ر.ک: عبدالله نصری، مبانی انسان‌شناسی در قرآن، ص ۵۳-۵۸؛ محمدتقی جعفری، علم و دین در حیات معقول، ص ۱۱۳-۱۲۸؛ عبدالحسین خسروپناه و حسن پناهی آزاد، نظام معرفت‌شناسی صدرایی، ص ۳۷۵-۳۹۲.
- ۳- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲ مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، ص ۶۷ و ۶۸.
- ۴- همان، ج ۲۱، ص ۸۵.
- ۵- ر.ک: فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۴، ترجمه غلامرضا اعوانی، ص ۲۴.
- ۶- محمدعلی فروغی، سیر حکمت در اروپا، ج ۱، ص ۱۹۰.
- ۷- همان، ص ۱۹۲.
- ۸- رنه دکارت، فلسفه دکارت قواعد هدایت ذهن، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، ص ۱۲۱.
- ۹- همان، ص ۱۲۲.
- ۱۰- علی اصغر خندان، مغالطات، ص ۱۲۱.
- ۱۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۵، ص ۱۲۰.
- ۱۲- عبدالله جوادی آملی، شریعت در آینه معرفت، ص ۵۷؛ همو، معرفت‌شناسی در قرآن، ص ۱۳۸-۱۳۹.
- ۱۳- سید محمدحسین حسینی طهرانی، مطلع انوار، ج ۵، ص ۸۴.
- ۱۴- ر.ک: ابن‌سینا، برهان شفاء، ص ۶۳-۶۷؛ خواجه نصیرالدین طوسی، شرح الإشارات و التنبیها، ج ۱، ص ۳۰۴-۳۲۱؛ علی کاتبی قزوینی، الرسالة الشمسیه، ص ۴۵۷-۴۶۷؛ شهاب‌الدین حسین یزدی، حاشیه ملاعبده‌الله، ص ۱۱۰-۱۱۳؛ محمدرضا مظفر، المنطق، ص ۳۲۶-۳۵۸.
- ۱۵- عبدالله جوادی آملی، معرفت‌شناسی در قرآن، ص ۱۲۶.

- ۱۶- مرتضی مطهری، *مجموعه آثار*، ج ۶، ص ۲۳۷.
- ۱۷- احد فرامرز قراملکی، *منطق*، ج ۱، ص ۲۲.
- ۱۸- مهدی منصوری، *نگرشی بر علم منطق*، ص ۲۲۲.
- ۱۹- علی ربانی گلپایگانی، *ما هو علم الکلام*، ص ۶۳؛ همو، *درآمدی بر علم کلام*، ص ۹۴.
- ۲۰- محمود منتظری مقدم، *منطق*، ج ۱، ص ۷۲.
- ۲۱- مرتضی مطهری، *مجموعه آثار*، ج ۵، ص ۱۰۶.
- ۲۲- ر.ک: محمدتقی مصباح، *آموزش فلسفه*، ج ۱، ص ۱۳۳.
- ۲۳- عبدالله جوادی آملی، *معرفت شناسی در قرآن*، ص ۱۹۰.
- ۲۴- ر.ک: محمدرضا مظفر، همان، ص ۳۰۲.
- ۲۵- نایجل وابتون، *فلسفه پایه*، ترجمه پرویز بابایی، ص ۱۱.
- ۲۶- ر.ک: محمدصادق لاهیجی، *شرح رساله المشاعر*، ص ۴۳-۸۲.
- ۲۷- البته برهان محوری و عطف توجه فراوان به ادله و براهین، هرگز به معنای فلسفه زندگی و نفی یا سبک شمردن روش شهودی و عرفانی نیست؛ چراکه می توان با جمع میان دو روش برهان و عرفان، هم از رهاوردهای شهودی اهل بصر سود جست و هم از دستاوردهای حصولی اهل نظر بهره مند گشت.
- ۲۸- ر.ک: مآصدرا، *الشواهد الربوبیه*، به کوشش سید جلال الدین آشتیانی، ص ۱۳۷.
- ۲۹- عبدالله جوادی آملی، *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی*، ص ۱۶.
- ۳۰- مرتضی مطهری، *مجموعه آثار*، ج ۶، ص ۲۳۹.
- ۳۱- ر.ک: همان، ج ۵، ص ۱۶۰.
- ۳۲- مآصدرا، *الحکمه المتعالیه*، ج ۱، ص ۴۹.
- ۳۳- عبدالله جوادی آملی، *رحیق مختوم*، ج ۱، ص ۳۷.
- ۳۴- مرتضی مطهری، *مجموعه آثار*، ج ۵، ص ۱۴۵.
- ۳۵- همان، ص ۱۴۶.

- ۳۶- سیدمحمد خامنه‌ای، *روح و نفس*، ص ۱۹۱.
- ۳۷- مآصدرا، *الحکمة المتعالیة*، ج ۸، ص ۳۸۵.
- ۳۸- مرتضی مطهری، *مجموعه آثار*، ج ۶، ص ۱۱۸.
- ۳۹- مآصدرا، *الحکمة المتعالیة*، ج ۸، ص ۴۳۱.
- ۴۰- همان، ص ۳۸۶-۳۸۷.
- ۴۱- علی اکبر رشاد، *دین پژوهی معاصر*، ص ۳۴.
- ۴۲- برای تفصیل بیشتر، ر.ک: محمدکاظم فرقانی، *مسائل فلسفه اسلامی و نوآوری‌های مآصدرا*.

## منابع

- ابن سینا، *برهان شفاء*، قم، مکتبه آیت الله العظمی مرعشی، ۱۴۰۴ ق.
- جعفری، محمدتقی، *علم و دین در حیات معقول*، چ دوم، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۸۴.
- جوادی آملی، عبدالله، *رحیق مختوم*، چ دوم، قم، اسراء، ۱۳۸۲.
- \_\_\_\_\_، *شریعت در آینه معرفت*، چ پنجم، قم، اسراء، ۱۳۸۶.
- \_\_\_\_\_، *معرفت شناسی در قرآن*، چ سوم، قم، اسراء، ۱۳۸۴.
- \_\_\_\_\_، *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی*، چ دوم، قم، اسراء، ۱۳۸۶.
- حسینی طهرانی، سید محمدحسین، *مطلع انوار*، تهران، مکتب وحی، ۱۳۸۹.
- خامنه‌ای، سیدمحمد، *روح و نفس*، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۴.
- خسروپناه، عبدالحسین و حسن پناهی آزاد، *نظام معرفت شناسی صدرایی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸.
- خندان، سید علی اصغر، *مغالطات*، چ دوم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۴.
- دکارت، رنه، *فلسفه دکارت*، ترجمه منوچهر صانعی درّه بیدی، چ دوم، تهران، الهدی، ۱۳۹۰.



- ربانی گلپایگانی، علی، **درآمدی بر علم کلام**، چ سوم، قم، دارالفکر، ۱۳۸۳.
- \_\_\_\_\_، **ما هو علم الکلام**، ط. الثالثة، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
- رشاد، علی اکبر، **دین پژوهی معاصر**، چ دوم، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۴.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، **شرح الإشارات و التنبیها**، ط. الثانية، قم، بوستان کتاب، ۱۴۲۸ق.
- فرامرز قراملکی، احد، **منطق**، چ دهم، تهران، پیام نور، ۱۳۸۵.
- فرقانی، محمدکاظم، **مسائل فلسفه اسلامی و نوآوری های مآصدرا**، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۵.
- فروغی، محمدعلی، **سیر حکمت در اروپا**، چ دوم، تهران، زوار، ۱۳۸۴.
- کاپلستون، فردریک، **تاریخ فلسفه**، ترجمه غلامرضا اعوانی، چ چهارم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸.
- کاتبی قزوینی، علی، **الرساله الشمسیه**، ط. الرابعة، قم، بیدار، ۱۴۲۸ق.
- لاهیجی، جعفر بن محمدصادق، **شرح رساله المشاعر**، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶.
- مجلسی، محمدباقر، **بحار الانوار**، چ دوم، تهران، اسلامی، ۱۳۶۶.
- مصباح، محمدتقی، **آموزش فلسفه**، چ دوم، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.
- مطهری، مرتضی، **مجموعه آثار**، ج ۲، چ یازدهم، تهران، صدرا، ۱۳۸۳.
- \_\_\_\_\_، **مجموعه آثار**، ج ۵، چ نهم، تهران، صدرا، ۱۳۸۲.
- \_\_\_\_\_، **مجموعه آثار**، ج ۶، چ دهم، تهران، صدرا، ۱۳۸۳.
- مظفر، محمدرضا، **المنطق**، ط. الثالثة، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۲۴ق.
- مآصدرا (صدرالدین محمدبن ابراهیم شیرازی)، **الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه**، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۳.
- \_\_\_\_\_، **الشواهد الربوبیه**، به کوشش سید جلال الدین آشتیانی، چ چهارم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶.
- منتظری مقدم، محمود، **منطق**، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۸۵.
- منصوری، مهدی، **نگرشی بر علم منطق**، اصفهان، صغیر، ۱۳۸۵.
- نصری، عبدالله، **مبانی انسان شناسی در قرآن**، چ دوم، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸.

- واربرتون، نایجل، *فلسفه پایه*، ترجمه پرویز بابایی، تهران، آزادمهر، ۱۳۸۸.

- یزدی، مولی عبدالله بن شهاب الدین، *حاشیه ملاعبداللّه*، ط. الثالثه عشره، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۲۷ق.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی